

حرف درشت

چرا از در می‌ترسید؟



پوریا عالمی

یک دوست خارجی داریم که یک هفته از ناف خارج بلند شد و برای اولین‌بار آمد ایران. این بخشی از نامه‌ای است که او بعد از بازگشت به خارج برای من ایمیل کرد:

● من عاشق کشور شما شدم... عشق در کشور شما موج می‌زند... این تنها باری توی زندگیم بود که هرکسی من را می‌دید، پس از یک‌ربع می‌گفت آی لاو یو و بعد از نیم‌ساعت تقاضای ازدواج می‌کرد و پس از دو ساعت می‌خواست براش دعوت‌نامه بفرستم تا بیاید و سال‌های‌سال در کنار من با عشق آریایی خود زندگی کند.

● واقعا شما ایرانی‌ها چرا از «در» می‌ترسید؟ و حالا که می‌ترسید، چرا موقع عبور از در همدیگر را هل می‌دهید توی در؟

● ما خارجی‌ها در خیابان شاد و راحتم و هر کاری دلمان بخواهد می‌کنیم، اما در خانه تنها و افسرده‌ایم. برخلاف شما که در خیابان تنها و افسرده‌اید، اما در خانه‌تان؛ همش بریز و بزن و بکوب.

● خیلی استندآپ‌هایی که سیاستمداران شما پشت تریبون برگزار می‌کنند برای من جالب بود. کاش سیاستمدارهای ما هم خنده‌دار حرف می‌زدند.

● مسئولان شما خیلی مهربان هستند؛ یک‌بار چندفرشان به‌زور می‌خواستند به من لباس بیشتری بپوشانند، درحالی‌که من خیلی گرم بود و به نظر خودم زیاد هم پوشیده بودم. آنان من را زیاد عمه‌بزرگ‌ام انداختند که تا خرتاق لباس تن ما می‌کرد و مدام نگران بود ما نچاییم.

● من بیشتر از همه عاشق ترافیک شما شدم. قطوری می‌توانید سه ساعت توی ترافیک خودتان را نگه دارید؟ من که ناراحتی کلیه پیدا کردم.

● شما ایرانی‌ها کلا خودتان را نگه می‌دارید. واقعا که صبورترین مردم دنیا هستید.

● من هم مثل شما دیگر به توی صف‌ایستادن اعتقادی ندارم. اینکه همه بزнім توی صف و به سمت در هجوم ببریم خیلی خفن است.

یادآر

بندری نوستالژیک دهه ۶۰



● **سعید برآبادی:** برای دهه‌شصتی‌ها، محمود جهان، همه ویژگی‌های نوستالژیک را داشت. شلوار خمرهای می‌پوشید، فرق وسط باز می‌کرد، آهنگ‌های شش‌وهشت مجاز می‌خواند، عینک ریمن می‌زد، جنوبی و خون‌گرم و افشاده بود و از همه مهم‌تر به یادمان می‌آورد که چطور در سال‌هایی که ساده‌ترین موسیقی‌ها اجازه نشر و کوش‌دادن نداشتند، ما کاست‌های او را از نمایندگی‌های موسیقی مجاز (که آن زمان به آنها فروشگاه‌های صوتی-تصویری می‌گفتیم) می‌خریدیم و چندین‌وچندبار گوش می‌دادیم. محمود جهان همیشه محبوب قلب‌ها بود، چراکه در همان دوره موسیقی‌منوع، خواننده‌ها به جان هم افتاده بودند و پرمدها علیه همدیگر حرف می‌زدند و حلقه می‌ساختند، اما او هیچ ادعایی نداشت. گاهی حتی در کسادی بازار، به رستوران‌ها می‌رفت و می‌خواند و گاهی در جشن‌هایی که تلویزیون اسپانسر آن بود، می‌آمد، تور ماهیگیری‌اش را تکان می‌داد و بوشهری می‌خواند. ما این بوشهری‌خواندن را به بندری‌خواندن ترجمه می‌کردیم و دلمان خوش بود که در سال‌های دوره سازندگی که مجازترین خواننده‌ها، شجریان، ناظری، مختاباد، بهزاد، افتخاری و گلچین و بعدها شادمهر عقیلی بودند، او شش‌وهشت آرامی می‌خواند و قر ریزی هم در تلویزیون می‌داد. کمتر اما می‌دانستیم که او بازنشسته شرکت نفت است، جنگ را نه

در تهران، بلکه در خوزستان تجربه کرده و پنج فرزند دارد. حالا اما نام او به‌خاطر انتشار خبر درگذشت ناگهانی‌اش، در شبکه‌های اجتماعی تکرار می‌شود؛ عکس‌های او هم یکی‌یکی پیدا می‌شوند، عکس‌های خندان مردی ۶۵ساله که اصرار عجیبی به شادکردن مردم از طریق موسیقی‌اش داشت. او قرار بود کنسرتی برای امام رضاع) برگزار کند، اما اجل تعجیل کرد و شاید اگر چنین کنسرتی برگزار می‌شد، آنهایی که در خراسان موسیقی را به محاق بردند، باورشان می‌شد که می‌شود شش‌وهشت خواند، محمود جهان بود و بندری خواند، اما در چارچوب احترام به هشتمین امام شیعیان.

روزنامه شتر

www.sharghdaily.ir

دوشنبه ۹ مرداد ۱۳۹۶ • ۷ ذیقعدہ ۱۴۳۸ • ۳۱ جولای ۲۰۱۷ • سال چهاردهم • شماره ۲۹۲۴ • ۲۰ صفحه • اذان ظهر تهران ۱۳:۱۱ • اذان مغرب ۲۰:۲۹ • اذان صبح فردا ۴:۴۵ • طلوع آفتاب ۶:۱۲

روزنارضا



مهدی غریبی

کارتون خواب



خیابان‌گردی

مولوی در شب

پس‌کوچه‌ای میان شعله‌های آتش و خاکستر شده. یکی در جوی، یکی لای همین آدم‌ها که خوابیده‌اند. یکی هم کاور شده در سطل زباله.

همین چندوقتش پیش رفتگری پلاستیکی سیاه پیدا می‌کند و به خیال زیاله‌بودن از کنارش رد می‌شود، اما بویی که از پلاستیک بیرون می‌زند و جمع‌شدن گریه‌ها به دورش، نظرش را جلب می‌کند که برگردد، برمی‌گردد. گره پلاستیک را باز می‌کند و پلاستیک سیاه دیگری یک پای دیگر پیدا می‌کند و یک پا پیدا می‌کند. پای یک انسان. یک ساقی از زانو قطع‌شده. از سروشکل پا حس می‌زند که متعلق به یک زن باشد. همکار دیگرش ۵۰۰ متر جلوتر در پلاستیک سیاه دیگری یک پای دیگر پیدا می‌کند. یک پای از لگن قطع‌شده تا زانو. همکار دیگری در جای دیگری از این خیابان یک دست پیدا می‌کند و دیگری یک تن و دیگری یک سر. قطعات را که کنار هم می‌گذارند متوجه می‌شوند برای یک بدن است و حس نفر اول درست از آب درمی‌آید.

بدن، بدن یک زن است. در همین چندسال پیش اسکلت زنی زیر آوارهای این خیابان پیدا شد و تاریخ زست انسان در شهر تهران را به اندازه هفت هزار سال عقب برد. اسکلت یافت‌شده حاصل حفاری شهرداری بود برای نوسازی فاضلاب‌های تهران که قدمت این شهر را رساند به پنج هزار سال قبل از میلاد مسیح.

صبح می‌شود. آسمان رنگ می‌گیرد. کرکره‌ها بالا می‌روند. جسد‌های جاندار کم می‌شوند میان آمدوشد مردم و جسد‌هایی بی‌جان نیز در انتظار می‌مانند تا شییی دیگر و رفتگری دیگر؛ شاید که پیدایشان کنند.

حسین ملکی: نزدیک صبح است. آسمان هنوز رنگ نینداخته. آدم‌هایی ردیف هم خوابیده‌اند. در نگاه اول فکر می‌کنی مرده‌اند اینها اما زنده‌اند. نفس می‌کشند و هرم نفس‌هایشان بخار می‌شود در هوا. نفس‌های بی‌صدا. رفتگری سنگ‌فرش پیاده‌راه را جارو می‌کشد و بیش از هر چیز ته‌سیگار است که کپه می‌کند یک گوشه و سرنگ و لوله خودکار و چیزهایی شبیه به اینها. ماشین تک‌توک رد می‌شود. کرکره‌ها پایین هستند و صدا، تنها صدای کشیده‌شدن رشته‌های جاروست روی زمین و تابلوهای تبلیغاتی نئونی مغازه‌ها که نویز و نور پس می‌دهند؛ قرمز و سبز و سفید.

تا همین پنج، شش ساعت پیش جای سوزن‌انداختن نبود اینجا و تا پنج، شش ساعت دیگر دوباره نیست. اما در این حفاصل خلوت است خیابان. اغلب رفتگران هستند اینجا و بعضی‌ها که سنگ‌فرش این خیابان تشک نرمشان است. اگرچه تعدادشان کمتر شده است این‌روزها. از وقتی یک ماشین بی‌هوا آمده از رویشان رد شده و دو نفرشان را کشته، جوی‌های خشک اطراف با موش‌هایشان را ترجیح می‌دهند به اینجا. می‌روند آنجاها برای خواب. امن‌تر است برایشان انگار. اگرچه امنیت اینجا را هم چشمان بیدار جاروکشانش تأمین می‌کنند که هر سطل زباله را دقیق می‌جورند، به خیال پیداکردن یک چیز باارزش. یک چیز قیمتی؛ اینجا شب‌ها، جسد‌های بی‌جان و جاندار، جسد‌هایی که یا جلوی چشم هستند یا به طور اتفاقی یافت می‌شوند. یکی در صندلی عقب ماشین پاركشده. یکی در

پیشخوان

شماره ۱۰۴ چشم‌انداز ایران به مناسبت چهلمین سالگرد تولد شریعتی به این اندیشمند بزرگ ایرانی اختصاص دارد. این نشریه که به مدیرمسئولی مهندس لطف‌الله میثمی منتشر می‌شود، در شماره جدید خود دو پرونده ویژه را منتشر کرده است.

«اکنون ما و شریعتی» مجموعه مطالبی است که به مناسبت چهلمین سالگرد درگذشت دکتر شریعتی منتشر شده است. در این پرونده آثاری از مقصود فراستخواه، احسان شریعتی، هاشم آقاجری، محمدرضا تاجیک، غلامرضا کاشی، علیرضا رجایی و... مطلب دارند. همچنین در

محمدحسین خسروپناه

پروفسور مریم میرزاخانی با چنان وزن و جایگاهی علمی که در جهان داشت، افتخاری برای کشور ما بود و من مانند بسیاری از ایرانی‌ها، هنوز نتوانسته‌ام مرگ او را باور کنم و بپذیرم. بزرگداشت و ارج‌گذاشتن به چنین شخصیتی، با ویژگی‌ها و صفات مختلفی که داشت، کار ساده‌ای نیست و قطعاً نمی‌توان با نام‌گذاری معبر یا خیابانی در تهران، از عهده این مهم به‌خوبی برآمد؛ اما اگر چنین مطالبه‌ای به‌عنوان یک حرکت جمعی و یک خواست عمومی در جامعه مطرح شود و گروه‌های مختلف از مردم، هنرمندان، ان‌جی‌اوها و حتی علمای دین به آن بپیوندند، می‌توان امیدوار بود در کنار این اتفاق، جایگاه او و دیگر قهرمانان ملی ما در عرصه‌های مختلف، در جامعه نمایان شود. متأسفانه ما در کشوری زندگی می‌کنیم که شدت مشکلات به‌حدی است که

یاد ببریم که اگر جامعه به آنها احترام می‌گذارد، به خاطر خصوصیات، منش، عمل و زیست این افراد است که می‌توانند الگوهایی را در جامعه‌ای که از کمبود یا نبود الگو رنج می‌برد، ایجاد کنند. از این زاویه، الگو به معنای شبیه‌سازی نیست؛ بلکه به معنای پیگیری چگونگی ایجاد ویژگی‌های فردی، علمی و شخصیتی در این افراد است. در جامعه‌ای که مدرک دانشگاهی را در میدان انقلاب و روبه‌روی دانشگاه تهران می‌فروشند، کدام شخصیت، حق برجسته‌شدن دارد؟ این سؤال اساسی ما در برخورد با مسئله نام‌گذاری خیابانی به یاد میرزاخانی است. در بسیاری از نقاط دنیا، نام اسطوره‌های تاریخی، قهرمانان ملی و... در شهرها شنیده می‌شود؛ چراکه این افراد الگوهای اخلاقی جامعه هستند و ما از این نمونه‌ها کم داریم. اگر امروز قدردانی خود را از مریم میرزاخانی نشان ندهیم، ضرورت وجود این قهرمانان ملی را در جامعه نادیده گرفته‌ایم. با نام‌گذاری یک خیابان یا معبری مهم در سطح شهر به یاد پروفسور میرزاخانی، می‌توانیم ضرورت احترام‌گذاشتن به نخبگان جامعه را تبیین کنیم و در برابر الگوهای غلطی که میان عموم مردم نهادینه شده است، بایستیم.

کشتار

ضرورت نام‌گذاری خیابانی به یاد پروفسور میرزاخانی

طرح چنین دغدغه‌هایی در آن کم می‌شود. این دست مطالبات که عموماً فرهنگی است، بیشتر از سوی بخشی از جامعه مطرح می‌شود که از سطح فرهنگی مشخصی برخوردارند؛ اما برای بخش دیگری از جامعه، صرفاً موضوعی تزئینی به حساب می‌آیند. بنابراین اگر این‌نام‌گذاری اتفاق بیفتد و حول آن به توضیح دلایل موضوع پرداخته شود، در ذهن مردم نیز جا خواهد افتاد که به‌جز نان شب، دغدغه‌های مهم دیگری هم هستند که باید به آنها توجه نشان دهند. اما نباید از یاد برد که فقط نام‌گذاری یک خیابان به نام این استاد فقید رشته ریاضی، کافی نیست؛ جامعه ما نیاز به چنین الگوهایی در حوزه‌های مختلف دارد تا آنها را بشناسد و پذیری الگوی آنها شود. اگر بخواهید به تاریخ معاصر نگاه کنید، به شخصیتی مانند تختی برمی‌خورید. آیا او به خاطر مدال‌هایش به الگوی مردم بدل شده است؟ به هیچ عنوان. ویژگی‌های فردی او، تمایزش به آزادی و نگرانی که بابت سرنوشت ایران داشت، از او چهره‌ای ملی ساخت که الگویی برای نسل‌های بعدش بود. زمانی که از تختی یا از طالقانی حرف می‌زنیم و حتی امروز که از میرزاخانی سخن به میان می‌آوریم، این موضوع را نباید از

آکادمی

چرا پیشگیری ملی؟

روان‌پزشکان ایران، سازمان نظام پزشکی و نظام روان‌شناسی و مشاوره، سازمان بهزیستی و سازمان ملی جوانان - به برگزاری دوره‌های آموزشی فراگیر عمومی درباره تربیت جنسی کودکان و نوجوانان با رویکرد پیشگیری از قربانی بدرفتاری و بهره‌کشی‌شدن از آنان برگزار کنند.

به گمان من، نخستین گام، پایه‌گذاری «سازمان ملی کودکان، نوجوانان و جوانان» است. افزودن کودکان و نوجوانان به نام و عنوان سازمان ملی جوانان در راستای پاسداری از آنها هم‌اکنون یک نیاز ملی لازم و بهنگام است تا آموزش‌وپرورش جنسی کودکان و نوجوانان و جوانان به‌گونه‌ای هدفمند و ساختاریافته به‌گونه‌ای ژرف و فراگیر، متناسب با فرهنگ ملی و مذهبی اجتماع شبان رو به گذارمان آفریده و انجام شود.

✦ روان‌پزشک و روان‌درمانگر

پرداخت قبوض، مدیریت مصرف انرژی

با سبزپرداز



بانک تجارت
بانک فردا

– امکان پرداخت آنلاین قبوض با استفاده از کارت های عضو شتاب

– امکان فعال سازی دریافت قبوض به صورت پیامکی

– مدیریت ،آرشیو و دسته بندی قبوض

– امکان مدیریت مصرف انرژی ساختمان ها و مقایسه مصرف آب ،برق ، گاز و ...

روابط عمومی

مرکز ارتباط مشتریان ۱۵۵۴

www.tejaratbank.ir